

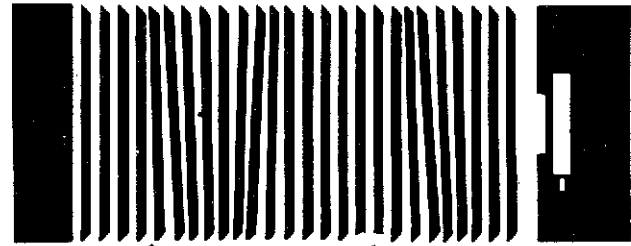
عکاسی، گاهی بعنوان هنر هشتم تلقی میشود و عکاس بعنوان شکارگر لحظاتی که میتوانند با ارائه حتی یک اثر جای هزاران کلام را بگیرد. این مهم گرچه در مراحل انقلاب و در طول جنگ تحمیلی با برخورد جدی عکاسان روبرو گردید معذالک پیش از این ایام کسانی آرام و بی صدا، بارو مسئولیت این هنر را بردوش داشتند که در بین آنان دکتر هادی شفائیه یکی از شاخصین است.

دکتر شفائیه در نشستی با فصلنامه هنر به شرح زندگی خویش - عکاسان گمنام - عکاسی، هنر یافن - کاپا، مرد صلح و عکاس جنگ و هم چنین عکاسی ایران در قبل و بعد از انقلاب می پردازد:

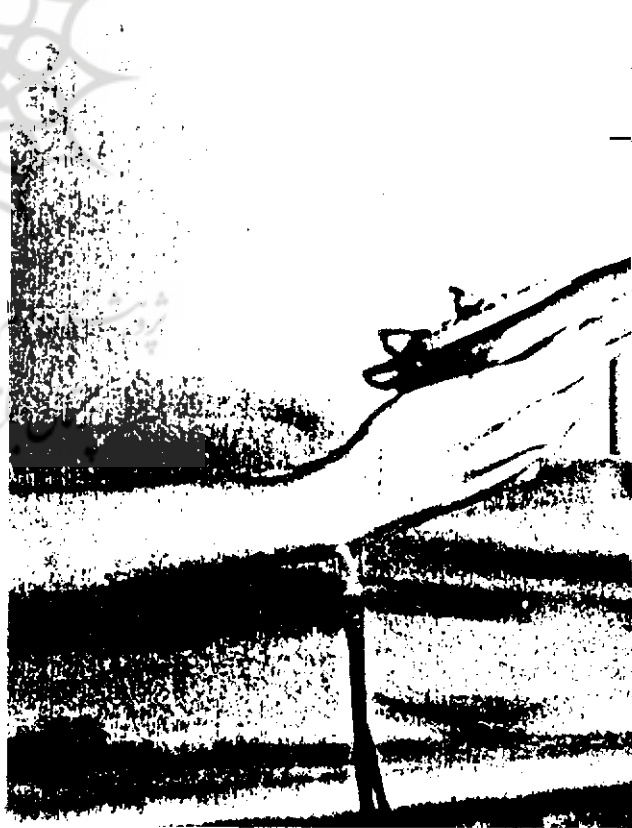
من فعالیت های حرفه ایم را از روز اول فروردین سال ۱۳۳۴ شروع کردم و قبل از آن به حرفه داروسازی مشغول بودم، یعنی حرفه خانوادگیمان، چرا که پدر بزرگم اولین دوا فروش آذربایجان بود و بعد پدرم که راه پدر بزرگ را رفت و من و برادرم و سایر اعضای خانواده نیز همین راه را رفتیم.

من از کودکی به عکاسی علاقه مند بودم، به عکس، این تنها یادگار روشن، از روزهای غبار گرفته و از یاد رفته و به جعبه سیاه دوربین که همواره برایم دنیائی مملو از راز و رمز بود.

حدوداً ده ساله بودم که به کار عکاسی پرداختم و چون در منزل تاریکخانه هم داشتیم ظهور و چاپ عکس ها را هم خودم انجام میدادم البته در آن زمان مسئله عکاسی به صورت امروزی گسترده نبود و چهارچوب آن بسیار تنگ و محدود



گفت و شنودی با دکتر شفائیه، استاد عکاسی عکس، روایتی همواره ماندگار



بود و از سونئی، من لوازم فراوانی در زمینه عکاسی در اختیار داشتیم چون پدرم نمایندگی کارخانه مشهور عکاسی لومیر فرانسه را هم داشت. البته در آن زمان کارخانه لومیر بسیار معروف بود چون مؤسسین آن، همان برادران «لومیر» مخترعین سینما بودند.

کارخانه در درجه دوم و سوم اهمیت قرار دارد. در انبار اجناس، وسایلی چون شیشه، کاغذ، دوربین و خلاصه آنچه که برای کار عکاسی حرفه‌ای مفید است پیدا میشد و من می توانستم از این وسایل استفاده کنم.

تاریکخانه را هم در گنج حمام خانه مان ساخته بودیم. آنروزها تاریکخانه به فضای زیادی احتیاج نداشت و خیلی از وسایل امروزی نبود مثلاً آگراندیسور نبود و به جای چراغ تاریکخانه که با برق کار می کند از شمع استفاده میشد و جلوی یک شیشه قرمز قرار داشت اما بعداً چراغ نفتی جای شمع را گرفت. این چراغ همه شیشه اش قرمز بود و در بالای آن بادگیری قرار داشت که از انتشار نور جلوگیری می کرد. این اختراع، خود، کار جالبی محسوب می شد و استفاده از آن به مراتب راحتتر از شمع بود و وسایل دیگر تاریکخانه عبارت بودند از دو طشتک به اندازه ۹×۱۲ که در یکی از طشتک ها عمل ظهور انجام میشد و در دیگری عمل ثبوت و یک بسته کاغذ و وسیله دیگری به نام قید که برای چاپ عکس شیشه در داخل آن قرار می گرفت

ظهور عکس به صورت فیزیکی انجام میشد. یعنی به جای استفاده از داروهای شیمیائی متداول امروز، از نور خورشید برای ظهور عکس

استفاده میشد. چون کاغذها دارای حساسیت بالا نبودند، حتی نور اطاق هم برای ظهور عکس کفایت نمی کرد و طرز عمل این چنین بود که عکس ظاهر نشده را در مقابل آفتاب می گذاردند و هر چند دقیقه یکبار پشت آنرا باز می کردند تا متوجه ظهور عکس به حد کافی باشند. پس از عمل ظهور می بایست عمل ثبوت انجام شود و برای این کار از آب نمک استفاده می شد و این کاغذها به علت اینکه در نور روز چاپ می شدند به کاغذهای «روز چاپ» معروف بودند.

به همین دلیل که تاریکخانه احتیاج به وسایل کمی داشت من تاریکخانه کوچکی داشتم ولی همانطور که گفتم وسایل به حد کافی در دسترس من بود و تنها راهنمایم کتاب کوچکی بود به نام «صنعت عکاسی». این کتاب که بسیار ارزنده و در عین حال بسیار ساده چاپ شده بود نوشته داروسازی بود به نام پاپاریان که البته در چاپ های بعد طرح هایی نیز به آن اضافه شد بعلاوه یک عکس از خود او که زیرش نوشته بود: مسیو پاپاریان استاد دواسازی دانشگاه تهران، فارغ التحصیل از دارالعلوم استانبول. و چون مسیو پاپاریان در استانبول تحصیل کرده بود نام این کتاب را صنعت عکاسی گذارده بود. کلمه صنعت که از زبان عربی است هم در ایران مورد استفاده قرار میگیرد و هم در ترکیه. اما در ایران به معنای فن است و در ترکیه به معنای هنر و مسیو پاپاریان به لحاظ آشنائی با زبان ترکی در کشور ترکیه به جای نوشتن عنوان هنر عکاسی، نوشته بود صنعت عکاسی. در هر صورت این کتاب تا مدت زیادی اولین راهنمای من بود. در نتیجه همه تجربیات من با مرور زمان

صنعت عکاسی

جای چهارم - مفصل و مصور



تألیف

مسیو پاپاریان دواساز

ای دیپلم دواسازی نمره اول از دارالعلوم الحکیمه شاهانه

استانبول و معلم دانشگاه دواسازی طهران

طهران سنه ۱۳۱۳

مطبعه «فاروس» طهران

وتنها راهنمایم کتاب کوچکی بود بنام «صنعت عکاسی»...

دوربین حتی کیف هم نداشت چرا که آخرین دوربین آن مغازه بود و بسخاطر جنگ از خارج جنس وارد نمیشد. پس از پایان جنگ برای تحصیل داروسازی به فرانسه رفتم و از این زمان نیز بطور صحیح در جریان عکاسی قرار گرفتم ولی باز هم به کسی مراجعه نکردم و تنها به

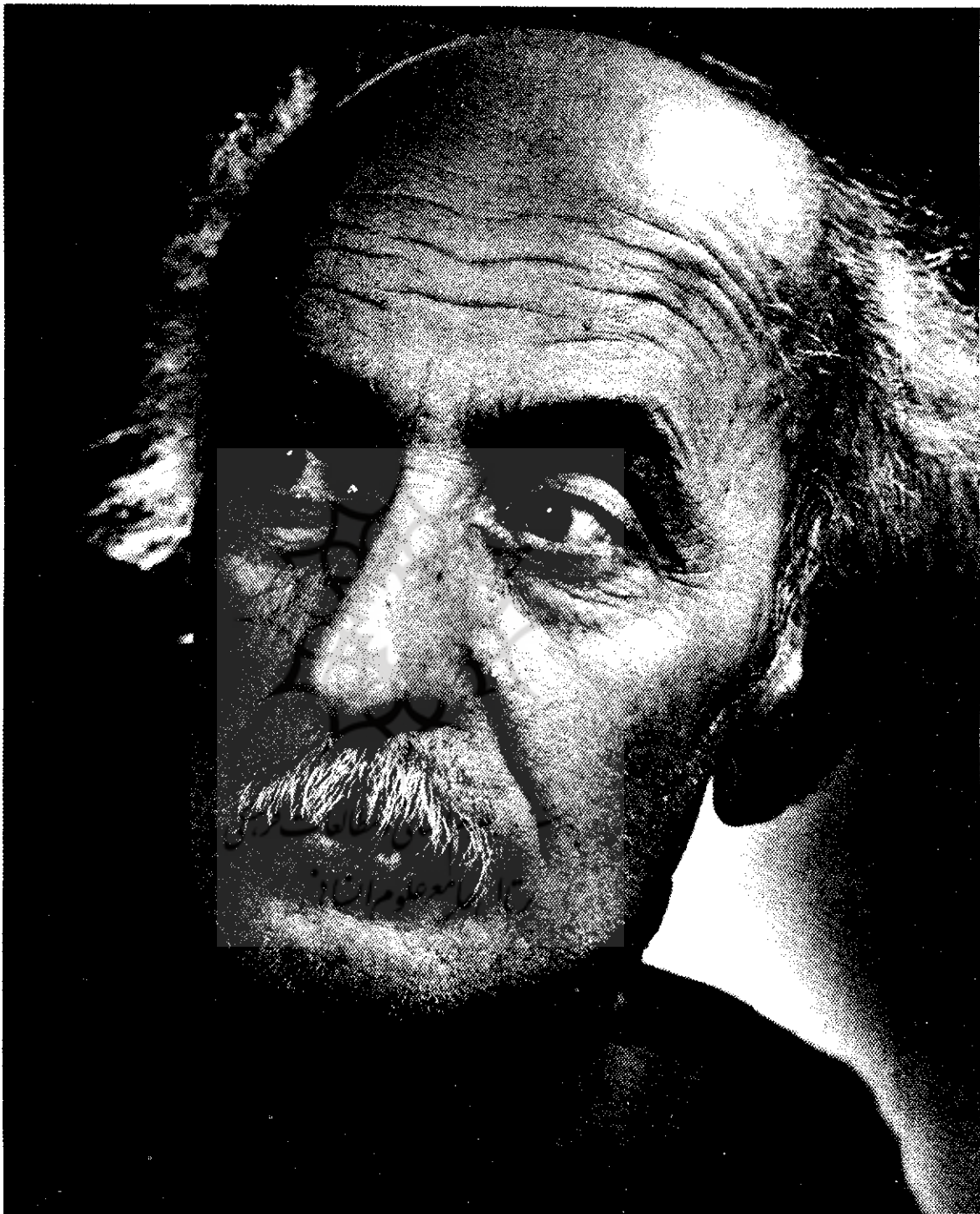
و با زحمت بدست آمد و پایه کار من بر روی عکاسی از چهره‌های دوست و آشنا قرار داشت و چند بار هم عکس از روی منظره.

در سال ۱۳۲۲ یعنی در زمان جنگ بین الملل دوم برای تحصیلات به ترکیه رفتم. در آن جا یک دوربین زایس ۶x۹ خریدم این

مطالعه اکتفا نمودم تا اینکه پس از مراجعت به ایران داروسازی را بکلی در سال ۱۳۳۲ کنار گذاردم و بطور جدی مصمم به پی گیری حرفه عکاسی شدم. تهیه وسایل و جا و سایر موارد مدتی طول کشید تا اینکه در روز اول فروردین ۱۳۳۴ رسماً آتلیه را برپا کردم اما درش را هیچگاه باز نکردم چون کار من با کار سایر آتلیه ها فرق می کرد. در آنزمان آتلیه های عکاسی معمولاً همکف خیابان بودند و در دو طرف راهروی ورودی و یتیرین هائی قرار داشت که عکس های نمونه شان را در آن و یتیرین ها می گذاردند در حالیکه آتلیه من در طبقه دوم در داخل یک کوچه بود و بدون هیچ گونه تابلو و یا و یتیرینی، بطوریکه همه با دید انتقادی به من نگاه می کردند. شروع کار من، پرتره بود البته نه به آن صورتی که آتلیه های دیگر کار میکردند زیرا من هیچ عکسی را رتوش نمی کردم و مردم هم این موضوع را نمی پسندیدند بعلاوه اینکه عکس های دونفری و گروهی هم نمی گرفتم و اندازه خاصی هم برای خود تعیین کرده بودم یعنی 12×16 سانتی متر و این اندازه، استاندارد نبود، کمی از کارت پستال معمولی بزرگتر و تا حدی از اولین عکس های بزرگ که 13×18 است کوچکتر بود. بنابراین هر کسی هم عکس به آن بزرگی را در آن زمان نمی پسندید. ولی کاری که من می کردم این بود که از دوست و آشنا دعوت کنم و عکس های مطابق سلیقه ام را بطور مجانی برایشان بیاندازم و چون پولی نمی گرفتم کسی هم اگر عکس، مطابق سلیقه اش نبود هیچگونه اعتراضی نمی کرد و می گفتم که این عکس ها را بهر کسی که مایل

هستید بدهید و وقتیکه تمام شد دوباره چاپ می کنم. بدین ترتیب این عکس ها در بین افراد مختلف می رفت و آنهایی که این نوع عکس را می پسندیدند با اطلاع قبلی از روش کار من پیش من می آمدند و بدین ترتیب ما هیچ اختلافی نداشتیم و قبلاً به توافق رسیده بودیم. در آن روزها مجله فردوسی هم چاپ میشد و یکروز، دکتر عسگری، سردبیر مجله به اتفاق یکی از دوستان مشترک جهت مصاحبه به خانه ام آمد و از من خواست تا درباره عکاسی مقاله ای در اختیارشان بگذارم. منم منتظر چنین موقعیتی بودم تا بتوانم عکاسی را بهتر بشناسانم و شروع کردم به نوشتن چند مقاله، موضوع را هم پرتره انتخاب کرده بودم چون برای مردم ملموس بود و طی مقالاتی دیگر، مواردی چون نور و پرتره، روانشناسی و پرتره و خلاصه آنچه مربوط به پرتره میشد به تفصیل شرح دادم و در یکی از مقاله ها نوشتم که کسانی که پیش عکاس می روند، انتظار تملق و چاپلوسی را دارند و می خواهند که عکاس، با عکسی که می اندازد از آنها تعریف کند و چیزی ارائه دهد بهتر و جوانتر از صاحب عکس و آنها وقتی در عکسی خودشان را آنطور که هستند می یابند خوششان نمی آید و روی سخن من در آموزش عکاسی آنهایی بودند که میتوانند عکاسی مدرن را درک کنند و سپس مجله های دیگر و هم چنین رادیو برای مصاحبه به سراغم آمدند.

یکی از مواردی که در همان روزهای اول تاسیس آتلیه مورد نظر بود، کلاس عکاسی بود. بدین جهت به دوست و آشنا پیشنهاد کردم که هر کس مایل است می تواند مجاناً در کلاس های



نیما یوشیج در سال ۱۳۳۴

که فقط درباره عکاسی است.

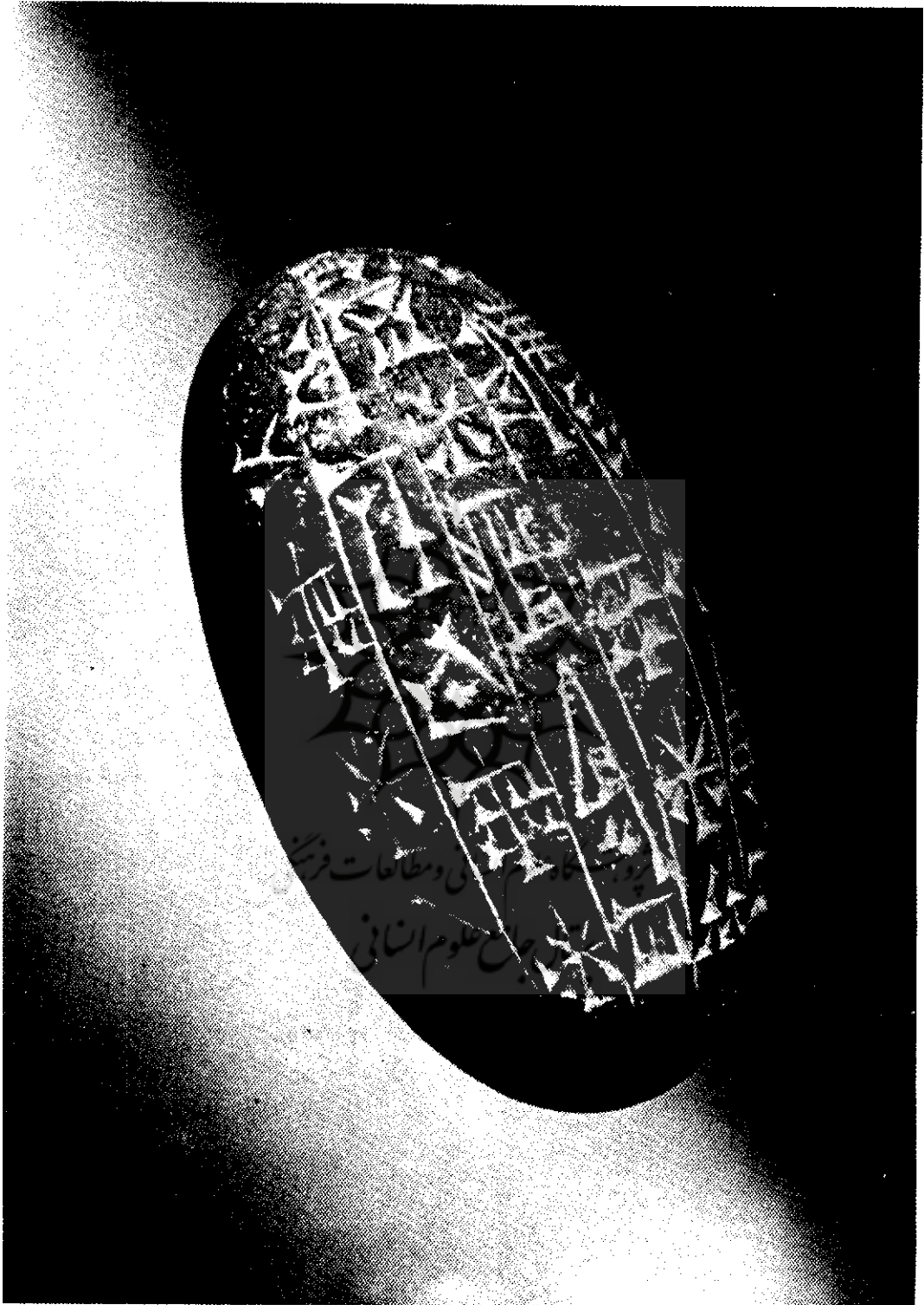
و به خواست وزارت علوم، برنامه جامع بسیار مفصل برای آن تهیه و تنظیم کرده‌ام که امید است با موفقیت به اجرا درآید. بدین ترتیب از اینکه کوشش‌های سی ساله‌ام به ثمر رسیده و توانسته‌ام عکاسی را در کشورم به مقام حقیقی اش برسانم بسیار مفتخر و خرسندم.

عکاسان گمنام

اما در رابطه با وضعیت عکاسی و عکاسان گمنام طی سالیان گذشته باید بگویم که به علت نبودن نمایشگاه و محل عرضه عکس، وعدم چاپ آلبوم آثار عکاس و یا مجله‌هایی برای درج عکس، کمتر با عکاس هنرمندی برخورد می‌کنیم و اگر چنین عکاسانی بودند فقط در بین اطرافیان‌شان شناخته شده بودند در حالیکه ما از دوران اول عکاسی دنیا، عکاسان مشهوری را می‌شناسیم، به این دلیل که از همان ابتداء، مجله، آلبوم و تمامی امکانات عرضه عکس برای آنها وجود داشت و این، خود باعث پیشرفت عکاسی میشود. اما اگر محدوده کاریک عکاس به چند نفر ختم بشود و کسی با عکس‌های او آشنا نشود مسلماً پیشرفتی در کارش حاصل نخواهد شد و از حال و حوصله و ذوق هم خواهد افتاد. بیشتر آماتورهای ما به همین دلیل کارشان پیشرفت نکرد در حالیکه در خارج، کلوب‌های عکاسی وجود دارد و عکاسان آماتور عضو این باشگاه‌ها هستند، روی کارشان بحث و گفتگو می‌شود و کسانی هم که روی کارها صحبت می‌کنند صاحب نظر هستند. اما وقتی عکاس آماتوری عکسی را به اطرافیان‌ش و کسانی که

من شرکت کند. ده پانزده نفر جمع شدند و من کلاس را تشکیل دادم و بدلیل اینکه، من خود آموخته بودم و کلاسی ندیده بودم می‌خواستم خودم را در این کلاسها بیازمایم. این کلاس حدود سه ماه ادامه داشت تا اینکه کسی پیشم آمد و گفت که من آموزشگاهی دارم با تمام امکانات و شما در صورت امکان کلاستان را به آنجا منتقل کنید و منم به دلیل تجربه آموزی در سطح وسیع‌تر این پیشنهاد را پذیرفتم و سپس موردی پیش آمد که توانستم بوسیله رادیو درباره عکاسی صحبت کنم.

مدتی گذشت تا اینکه نمایندگی آگفا در صدد برآمد تا به تلویزیون تجارتي آگهی بدهد و چون صلاح دیدند که بهتر است در فاصله بین دو آگهی که پانزده دقیقه بود مطلبی راجع به عکاسی گفته شود از من دعوت شد که طی مدت ۱۳ هفته این برنامه را اجراء کنم و از آنجائی که این مدت پانزده دقیقه، فشرده و برای بیان مطالب عکاسی نارسا بود و از طرفی هم تلویزیون دولتی شروع بکار کرده بود لذا برنامه جدیدی برای مدت چهل هفته و هر هفته نیم ساعت در این تلویزیون پیش‌بینی شد و این فرصت دیگری بود که من بتوانم اهمیت عکاسی را مورد بحث بگذارم و همین موضوع موثر واقع شد تا اینکه ابتدا از طرف دانشکده هنرهای زیبا و سپس دانشکده صنعتی و هنرهای تزئینی برای بنیان‌گذاری کرسی عکاسی و تدریس آن به دانشجویان رشته‌های مختلف از من دعوت شد و این جریان ادامه یافت تا اینکه از سال گذشته رشته لیسانس عکاسی در دانشکده هنرهای زیبا و مجتمع دانشگاهی هنر شروع شد



سنگ تخم مرغی

صلاحیت ندارند نشان می دهد، اولین تعریف آن بیننده، ضمن تمجیدی که از عکس می کند اینست: این عکس که عین نقاشی است و بعد هم می پرسد که با چه دوربینی این عکس را گرفته ای. اصلا با آن کسی که عکس را گرفته کاری ندارند و این بدلیل نبودن محلی برای گردهم آئی عکاسان است. در هر صورت اگر عکاس خوبی هم وجود داشت بهمین علت شناخته نشد و گمنام ماند. چه بسا که من در طول مدت فعالیتیم تنها چند نفری را شناختم که از بین آنها می توانم از آقای مصطفی افتخار نام ببرم این شخص که کسی هم او را نمی شناسد پیش از جنگ، کنسرواتوار پاریس را تمام کرد و در ضمن علاقه مند به عکاسی هم بود، وی پس از بازگشت به ایران به علت بی توجهی مسئولین به موسیقی بطور آماطور، به کار عکاسی پرداخت و یک مغازه عکاسی باز کرد و کار تمیز و صحیحی هم انجام میداد. در همان ایام که اغلب مغازه ها می نوشتند: ظهور فیلم مجانی است، آقای افتخار با خط خوشی نوشته بود که ظهور فیلم مجانی نیست، چون دقیق ترین کار عکاسی ظهور فیلم است و منمهم چون شنیده بودم که کار این شخص بهتر از کسان دیگر است فیلم هایم را پیش او می بردم و بهمین ترتیب با او آشنا شدم و از آنها کسی که اشکالاتم را می پرسیدم از همین شخص بود چون در زمینه عکاسی بسیار مطلع و صاحب نظر بود. و همین طور از آقای دکتر احمد رضوی می توانم نام ببرم.

عکاسی، هنر یا فن؟

در عکاسی، جنبه تکنیک می تواند به تنهایی به مراحل عالی برسد چون همه عکس ها هنری



نیستند و لازم هم نیست هنری باشند، فرضاً هنگامی که عکسی از یک ساختمان گرفته میشود بیشتر جنبه تکنیک در گرفتن عکس مطرح است و لازم هم نیست هنری باشد ولی انتخاب زاویه، انتخاب میزان نور، صحیح ظاهر کردن و درست چاپ نمودن در درجه نخست اهمیت قرار دارد. ولی هنگامی که عکس به مرحله وسیله‌ای برای بیان می‌رسد، آنگاه مراحل هنری آغاز میشود. یک نویسنده اگر خوب بنویسد، یک شاعر اگر خوب شعر بگوید به عنوان نویسنده و شاعر و یا هنرمندی مطرح می‌شود که چیزی را بیان می‌دارد. عکس هم وقتی که از جنبه تکنیک خارج میشود و وسیله‌ای می‌گردد برای بیان مطلبی، آنگاه به عنوان عکس هنری از آن می‌توان نام برد.

عکس هنری مواجهه می‌شویم. حالا این عکس خواه خبری باشد خواه غیر خبری.

کاپا، مرد صلح، عکاس جنگ

در زمینه عکس‌های خبری هنری می‌بایست از عکاسی نام ببرم که در زمینه عکس‌های جنگ تخصص داشت و آنان که با عکاسی سروکار دارند این شخص را می‌شاسند. نام وی «رئو بر کاپا» است. موطن اصلی او کشور مجارستان بود و در اواخر دوران تحصیل به آلمان رفت. در آن زمان تروتسکی به آلمان تبعید شده بود و یکی از محدودیت‌هایی که دولت آلمان برای او در نظر داشت این بود که فعالیت علنی نداشته باشد و عکسی هم از او گرفته نشود. کاپا که نام اصلی «فریدمن» بود و هنوز به کاپا معروف نشده بود موفق میشود با تروتسکی تماس بگیرد و با او بگوید که اگر من عکسی از شما بگیرم میتوانم با فروش آن، خرج تحصیل یکسال خود را تامین کنم. تروتسکی قبول می‌کند و کاپا با عکسی که از وی می‌گیرد می‌تواند برای مدتی خرج تحصیل خود را تامین کند.

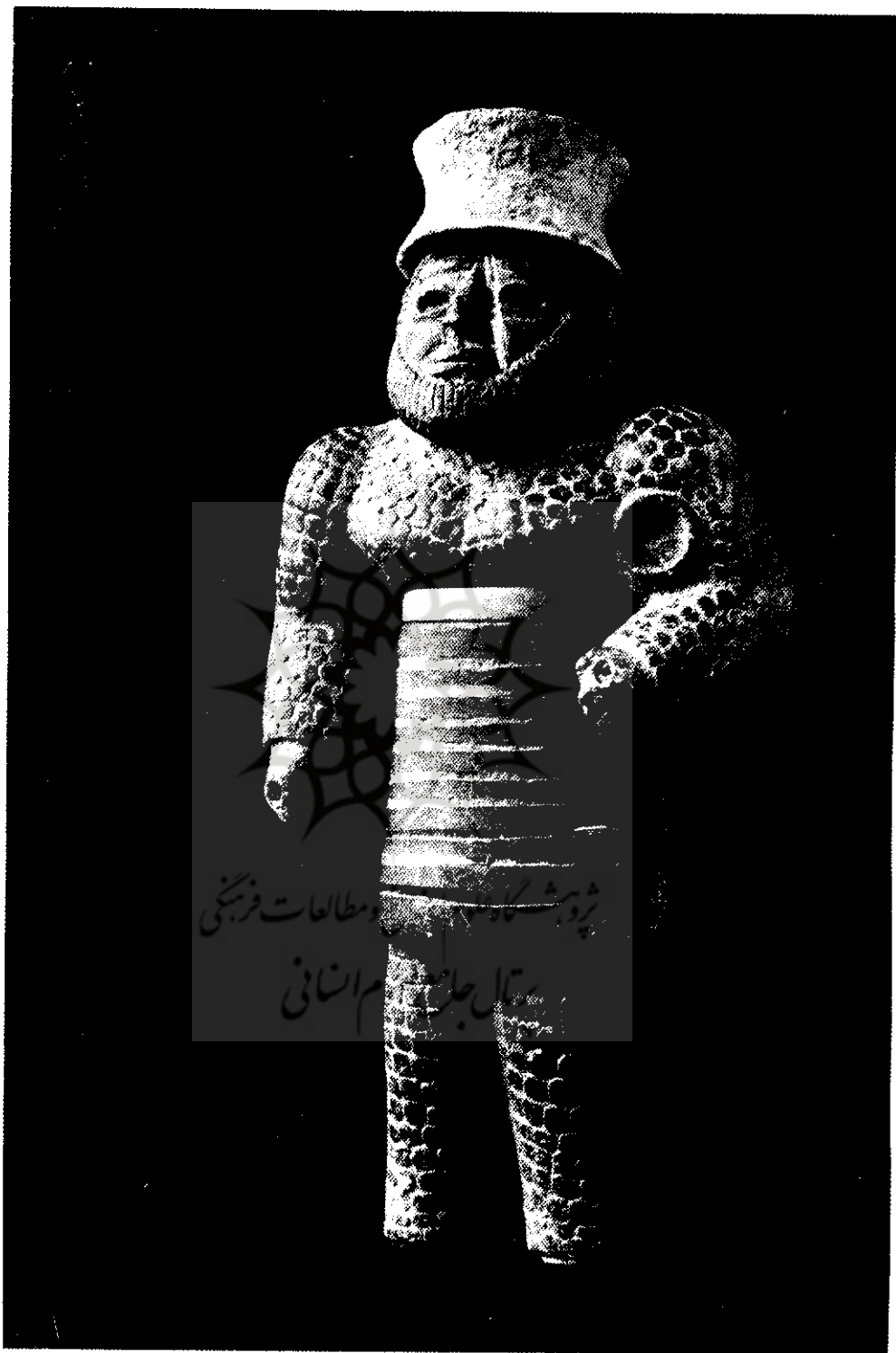
قبلاً عکاسی را بعنوان هنر قبول نمی‌کردند و معتقد بودند که چون عکس با وسایل فیزیکی و شیمیایی سروکار دارد و از سوی دیگر با استفاده از دوربین و عدسی و سایر وسایل فنی است، مسئله هم فنی تلقی میشود ولی بالاخره قبول کردند که هنر هم هست چون مطلبی را بیان میدارد با این فرق که تصویر، جای کلمات را می‌گیرد و بدین طریق عکاس، احساس خود را به بیننده انتقال میدهد.

در عکس خبری، وقتی که حادثه‌ای اتفاق می‌افتد و یکنفر عکاس، از این حادثه عکس می‌گیرد این عکس وسیله استناد به این حادثه میشود اما اگر این عکس خبری، چیزی باشد که در بیننده احساسی را بوجود بیاورد یعنی عکاس بتواند با گرفتن عکس در لحظه مناسب، احساس برانگیخته شده در خود را به بیننده القاء کند باز با

پس از بقدرت رسیدن نازی‌ها، کاپا از آلمان خارج میشود و به کشورهای مختلف، از آن جمله به ترکیه می‌رود و مدتی در آنجا می‌ماند. سپس عازم سوئیس میشود و روزی در یکی از جلسات مجمع ملل شرکت می‌کند. در این جلسه یک خبرنگار مجارستانی هم شرکت کرده بود. این خبرنگار برمی‌خیزد و از فجایع فاشیستها در کشورش صحبت می‌کند و در خاتمه گلوله‌ای در مغز خود خالی می‌نماید کاپا از این حادثه موفق به گرفتن عکس می‌شود.

این دومین عکس فریدمن بود که در دنیا

مجسمه سنگی به ارتفاع ۱۲ سانتیمتر - ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد - کلاه، نیم تنه، کمر، دامن و پاها جدا از یکدیگر هستند.



پژوهشگاه مطالعات فرهنگی
سال چهارم هم انسانی

می دهد و یکبار در جایی دیدم که نوشته بودند «کاپا، مرد صلح، عکاس جنگ». تمام عکس های او از جنگ است. از جنگ اسپانیا در سال ۱۹۳۶ تا جنگ هندوچین که در آنجا در سن ۴۱ سالگی روی مین رفت و با انفجار مین کشته شد.

کاپا به دلیل نفرتش از جنگ همواره از جنگ عکس می گرفت وی هیچگاه در عکس هایش، قهرمانان جنگ را نشان نمیدهد و فقط مصائب جنگ را بیان می دارد و به همین دلیل لقب عکاس شماره یک جنگ را گرفت. گفته اند که اگر کاپا فقط دو عکس سرباز اسپانیایی و سرباز آمریکایی را هم گرفته بود دین خود را به عکس خبری جنگ ادا کرده بود. «کاپا» عنوانی بود که احتمالاً لونی آراگون بر او نهاده بود.

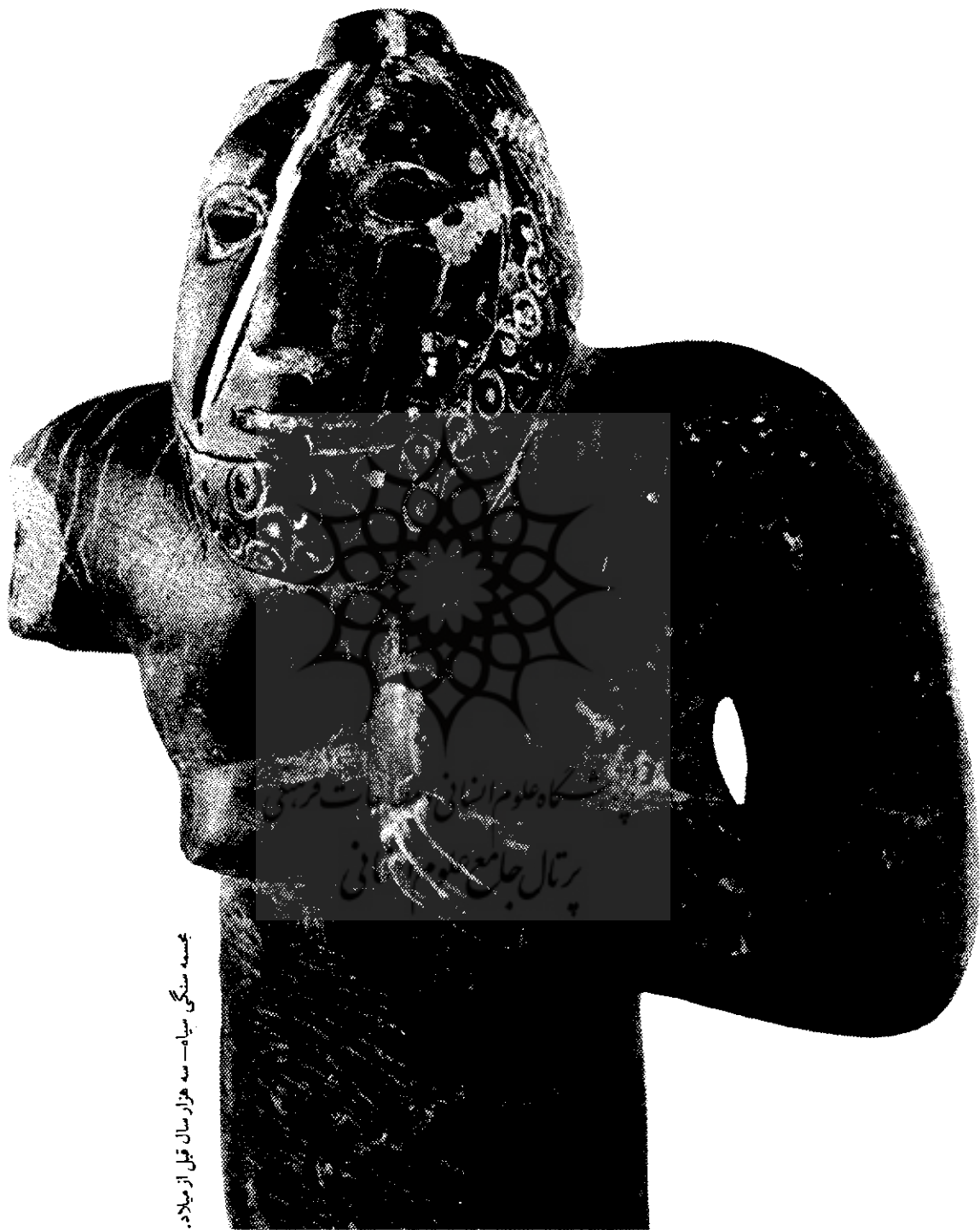
عکاسی ایران در قبل و بعد از انقلاب

در ایران پس از انقلاب، دوران جدیدی در عکاسی آغاز گردید. پیش از این دوران، عکاسی دارای تحرک مطلوبی نبود. آماتورهای هم که بکار میپرداختند بیشتر بدنبال عکس هائی بودند که فاقد ارائه مطلب خاصی بود، مثل: پرتره، طبیعت بی جان، منظره و غیره. که روی این عکس ها میشود ساعت ها کار کرد و عکس های مختلف از یک سوژه واحد گرفت. در حالیکه در عکس های خبری و خبری جنگی، اتفاق فقط در کمتر از یک لحظه و شاید برای یکبار در تاریخ می افتد و یک عکاس خبری خوب می بایست این لحظه را در همان لحظه درک کند و در همان لحظه عکس بگیرد. پس می بینیم که صحبت بر

منتشر میشود و مجله لایف که دنبال بهترین عکاس خبری می گشت او را استخدام می کند. از این مرحله کار رسمی کاپا آغاز میشود، ابتداء در جنگ های اسپانیا که در آنجا عکس مشهور سربازی که تیر خورده است را می اندازد که از عکس های مشهور اوست. کاپا چون ابتداء در پشت جبهه بود عکس را می بایست از پشت سربازان بگیرد ولی پس از مدتی تصمیم می گیرد بین دو خط جبهه برود، یعنی در جایی که هیچکس نیست و خطرناکترین منطقه جبهه است. کاپا به این نقطه می آید تا بتواند از روبروی سربازان عکس بگیرد و عکس این سرباز را در آن روز می گیرد.

عکس دیگری که مشهور است عکسی است که کاپا در روزی که متفقین در شمال فرانسه نیرو پیاده می کردند گرفته است، در آن روز، مجله لایف، چهار خبرنگار عکاس می فرستد که سه خبرنگار اصلاً از کشتی پیاده نمیشوند ولی کاپا با اولین گروه سربازان پیاده میشود تا از پیاده شدن سایر سربازان عکس بگیرد. این عکس نشاندهنده سربازی است آمریکائی که تا گردن در آب است و کوله پشتی به پشت دارد و در دوردست چند کشتی در حال غرق شدن دیده میشوند. کاپا در این روز ۱۲۷ عکس می گیرد و فیلم را برای ظهور و چاپ ارسال می دارد ولی متصدی لابراتوار در لندن برای اینکه فیلم ها زودتر خشک شوند درجه حرارت خشک کن را زیاد می کنند، در نتیجه، ژلاتین همه فیلم ها از بین می رود که فقط دو سه عکس از این مرحله باقی می ماند.

فریدمن، به آلمانی معنای مرد صلح را



مجسمه سنگی سیاه - سه هزار سال قبل از میلاد.

سکاه علوم انسانی
پتان جلیق

سرزمانی حتی کمتر از یک لحظه است. این مسائل در قبل از انقلاب در ایران مطرح نبود و فقط به علت انقلاب و جنگ بود که عکاسی متحول شد و به این ابعاد وسیع رسید. و کسی میبایست در این رشته تخصصی وارد شود که دارای تحرک و جنب و جوش باشد.

مسئله عکس خبری جنگی، مسئله کوچکی نیست. یک عکاس به مانند یک سرباز باید کارآزموده و جسور باشد تا بتواند به همه جای جبهه سر بکشد و لحظاتی را ثبت نماید که فقط برای یکبار اتفاق می افتد.

در دوران انقلاب، هزاران عکس توسط اغلب مردم که اکثراً هم شناختی در زمینه عکس های خبری جنگی نداشتند گرفته شد. در این عکس ها کمتر به موارد جالبی برخورد می کنیم و نسبت به تعداد مردمی که عکس می گرفتند و نسبت به تعداد عکس های گرفته شده، عکس های جالب، بسیار کم بود. هیچ حادثه ای هم برای این عکاسان پیش نیامد. اما عده ای از خبرنگاران خارجی آمدند که چند نفری هم کشته شدند. اینها عکاسان خبری جنگی بودند، جلوی گلوله هم می ایستادند چون حرفه اشان ایجاب میکرد.

عکس ورزشی هم دارای رشته تخصصی خاص خود است و عکاسی که در این رشته فعالیت می کند به مانند همان عکاس خبری جنگی، هم باید دارای تخصص و هم باید دارای شناخت در زمینه ورزش باشد تا بتواند لحظه مناسب را پیش بینی کرده و خود را آماده ثبت آن لحظه بکند. تفاوت بین عکاس خبری ورزشی و عکاس خبری جنگی در مسئله مرگ و زندگی

است. در مورد اول هیچ خطری عکاس را تهدید نمی کند اما در عکاسی خبری جنگی، خطر همواره در تعقیب عکاس است چون عکاس هم به مانند سرباز می بایست در جبهه بجنگد اما به جای اسلحه، دوربین بر گردن اوست و چه بسا بر این عکاس همان برود که برکاپا رفت.

در هر صورت توسط جوانان ما در طول انقلاب و جنگ فعالیت های بسیاری شد، آلبوم های بسیاری هم چاپ گردید. البته این آلبومها دارای عکس های بسیار خوب هم هستند، عکس های متوسط و معمولی هم دارند و این امری طبیعی است. استادان عکاسی هم همین وضع را دارند. در زمینه نقاشی و سایر هنرها هم چنین گفته ای صادق است و تمام آثار هنرمندان یکپارچه خوب نیست بلکه هم شاهکار دارند و هم آثار معمولی.

یادم می آید که یک روز مرحوم نیما را دیدم. می گفت دیشب از اتوبوس که پیاده شدم تا به منزل بروم، شعر از من میریخت. این گفته بسیار جالبی است. گاهی آدم موفق به خلق هیچ اثری نمیشود. عکاس هم مثل شاعری است که می بایست به مرحله الهام برسد. می بایست حتی در جبهه جنگ یک لحظه مناسب را پیش بینی بکنند. در چنین لحظه ای عکاس از خود بیخود میشود و عکس را کاملاً در همان لحظه ای میگیرد که می بایست بیاندارد و در این مرحله است که آثار خوب و هنرمندانه ای پدید می آید.

به عبارت دیگر عکاس آگاه و هنرمند، لحظه ای پیش از فشار به دکلاشر دوربین «عکس مورد نظر را در ذهن خود مشاهده میکند»